

نام بنامه چون سی سال از پادشاهی شتاب بگذشت از کوه بریز آمد و لباس آتش پرستی بر خود مرتب ساخت
و نزد کشتاسب رشت و دعوی پیغمبری کرد کشتاسب علما را جمع نمود ایشان از وی معجزه خواستند زردشت گفت تا من را
بگذارند و بر سر او بریزند جهان گروند چون او را روی ساخته بود و بر خود مالیده بود که دفع ضرر آتش میکرد و زیاده از آتش
با و نرسد ایند کشتاسب و اسفندیار ملت او را آمدند و ندیدند آتش پرستی و کیش گری از او پیدا شد و او بدو آله قایل است
یکی یزدان که فاعل خیر است و یکی شیطان که فاعل شر و جمعی بر آنند که در سال سیم از حکومت کشتاسب ظاهر شدند و
خادم یکی از ملا صد بود و اسمش فلسطین بسبب دروغ و خیانتی که از او ظاهر شده بود او را از خراج کردند و او برود
نیز بود حافظت با ذریعان آمد و دین مجوس اعداست کرد و بعضی گویند زردشت از باستانی بود و نام اصلی او ابراهیم است
و شاکردی یکی از پیغمبران کرده بود و علم نجوم را خوب میدانست مدتی مسافرت کرد و با حکمای مصر و شام در روم و هند صحبت
داشت و از ایشان نیز سخنان و طلسمات آموخت و کتابی ساخت بلفظت فرس و آنرا ابستاخ نام کرد و هیچ
کس آنرا نمیفهمید با وجود جا ناسپ حکیم که از اکار حکمای فرس است اکثر لغات آنرا میدانست و او مدعی آن بود که کتاب
خدا بر اینی فهمد مگر پیغمبر و رسول خدای بعد از آن آنرا تفسیری کرد و در نام نهاد و آن تفسیر را تفسیر دیگر مسمی پیانند آخر الامر
به پنج رفت و کشتاسب را بدین خود دعوت نمود و معجزه آدانش بر دست گرفتن و بدرون آتش رفتن بود و کشتاسب
بدو گروید و کتاب زند و پانزد که بزعم فارس بیان بومی بزردشت نازل شده است در پوست دوازده هزار کاو که
منش بطلا و لا جور بود در قلعه استخر مدفون ساخته شد و بعضی گویند که در زمان انوشیروان آن کتاب منسوخ شد و گویند
زردشت بزبان سریانی نام ابراهیم پیغمبر علیه السلام است و بر و است و یک زردشت و بر زمین هر دو پیشوایان
ملت ابراهیم علیه السلام بودند العلم عند الله زارج بروزن خارج زرشکت را گویند و آن بار درختی است که در طعام
کنند زار خورش زنی را گویند که طعام اندک خورد و کم خورش باشد و او را بجزئی قنین گویند بفتح قاف و کسر نو قاف
زار و هشت بضم حال ایجد و سکون و شین و نای قرشت زردشت پیر آتش پرستان باشد زار عنک
بفتح عین نقطه دار بروزن با و رنک زمین ریگت ناک و سخت باشد زاره بروزن چاره یعنی خاور و زار و حار
وزارنی و کوبه و ناله و تصریح باشد زار هشت بضم رای پی نقطه و سکون و شین و نای قرشت زردشت
آتش پرست باشد زار پانه بکسر رای قرشت بروزن تا زیاده معنی سبب و باعث زاری کردن باشد

زار وشت بادال ایچد بروزن غار پشت همان زار پشت است که زرد وشت باشد و حقیقت احوال او مذکور شد
 زار زال بارای تروز بروزن آغال مرغی باشد سیاه و پاچه کوباه و پرستوک مانند چون بزین نشیند تواند بر حسیسند
 زازل بازای نقطه دار بروزن حاصل ترشی بالا باشد و آن طریقی است که مانند کفگیر سوراخها دارد و طباخان و علوانیان بدان
 برنج و شیر و امثال آن صاف کنند راستر بروزن آستر یعنی رانور تر و از آن طرف تر و دور تر و پستر باشد و معنی زیاد
 نیز آمده است و معنی جدا شده هم هست که ماضی جدا شدن باشد زراع بروزن باغ مرغی باشد که بحر بی غراب گویند
 و آن سیاه می باشد و معنی سحر خیز دارد و حسیس از کوبه ترک سیاه باشد و سخت متحرک بود و فتنه را نیز گویند و معنی گوشه گمان
 هم هست و نام قوی باشد از موسیقی و زواج را نیز گفته اند که آن کوپرست کافی شبیه نمک زراع یا بابای حار
 بروزن پارسا کنایه از طعمه و سوزش باشد زراع کبیر ثالث بروزن خارج معنی زراع است که مرغ سیاه و منقار
 سرخ باشد زراع ریح ثالث بروزن ساغ و صله را گویند که چسبند دان است و بضم ثالث نیز گفته اند زراع زبان
 بسکون ثالث در اسپ تعریف است و در آدمی کنایه از مردم سیاه زبان باشد یعنی کسی که نقرین ایشان را اثری نیست
 زاعقول بانون بواور سیده و بلام زود اتی باشد آهنی و سرخ و دوسته دارد که بدان زمین کنند و در جنک نیز کاربرد
 زاعونه باتای قرشت بروزن آسوده جای باشد از شمع دان که بر آن شمع نصب کنند و ماشوده را نیز گویند زاعونک
 بضم ثالث و سکون و او و کاف مهره گمان کرده را گویند یعنی کلی که بجهت گمان کرده کلونه کرده باشند
 زافه بروزن نافه غار پشت را گویند و آن جانوری است و معنی کبابی نیز هست شبیه بپیر کوهی زاق بروزن سابق
 بچه هر چیز را گویند زاقدان بادال ایچد بروزن پاسبان بچه دان در زبان را گویند زاق و زلق این لغت
 از اتباع است معنی طفلان کوچک است از خرد و پسر و کینه و غلام و معنی شور و غوغا و آشوب هم آمده است زاک
 بالکاف فارسی کوپرست کافی که نمک مانند و معرب آن زاج است و آن خرمک می باشد اول سرخ و آنرا برو
 قلعند گویند و دوم زرد و آنرا برو می قلعظله نامند و بفارسی زاک شتر و بدان گویند سیم سبز و آن را برو می قلعظیس خوانند
 و یونانی قلعینس و در خستیا رات زاج سفید را قلعظیس و زاج سبز را قلعظله نوشته اند چهارم سفید و آنرا بحر بی شب میماند
 گویند یا تشدید بای ایچد حسیس سیاه و آنرا بحر بی زاج الاسا گفته خوانند زال بروزن سال پیر فروت سفید موی با
 و نام پدر رستم نیز هست و چون او سفید موی بود آمد باین نام خوانند زال ابرو کنایه از آسمان است باعتبار

بلال که ماه یکشنبه باشد زال بد افعال کنایه از دنیا و عالم باشد زال رعنا یعنی
 زال بد افعال است که کنایه از دنیای ناپایدار باشد زال زر بجمله ثالث پدر است
 گویند باعتبار سرخی چهره چه رنگ او سرخ و موی او سفید بوده زال سفید سپید دل کنایه از دنیا
 و مردم بی مهر و شفقت باشد زال سفید رو یعنی زال رعناست که دنیا باشد زال عقیق یعنی زال سفید روست که
 کنایه از دنیا و فلک دنیا باشد زال کوزیست کنایه از ملک است که آسمان باشد زال کوفه پیرزنی بوده
 در زمان نوح که اثر طوفان از تور خانه او ظاهر شد و با و حضرت نرسانید زال عریان پیرزنی بوده که خانه در درون عمارت
 انوشیروان داشت زال مستحاضه یعنی زال عقیق است که کنایه از دنیا باشد زال موسیه یعنی زال
 مستحاضه است که کنایه از دنیا باشد و ساز چنگ دایره گویند که سازی است مشهور که پیشتر زمان نوازند زالو
 بر وزن خالو یعنی زلو باشد و آن گرمی است که چون بر بدن سپاسد خون فاسد را بکشد زالوک بر وزن و
 خالوک است که حمره که آن کوه باشد و آن کوه است که از کل سازند و با کمان کوه و تخت دهن اندازند زام
 بر وزن دام دره است در هندوستان که سلطان محمود غزنوی در آن شکار می کرد و گویند در یک روز یکصد و سی و سه گز
 در آن دره گرفتند زامهران با دورای قرشت بر وزن نافرمان نام دارد بی است که آن تریاک باشد یعنی غایت
 پانزیر وارد و در نوش دارد و با حاصل گشته و مجرای الف آخر او هم سطر آمده است که زامرون باشد زامیه
 بسکون ثالث و تحانی بالف کشیده و بدال ایچ زده نام روز عبیت و هشتم است از ماههای شمسی و نام فرشته است
 که مصالح و تدبیر امور این روز با و نطق دارد و محافظت حوران هشتی تیر نامور است گویند در این روز درخت بنشانند
 و تخم کاشتن و عمارت کردن بنیاست خوب است زامیم با ثالث به تحانی رسیده و بیم زده نام رود خانه است
 بسیار بزرگت زان بر وزن جان مختلف از آن است چنانکه گویند زانظرف در السنو یعنی از انظرف و از السنو نام
 هم هست باریک و دراز که از آن تیر و نیزه سازند و در یک شام بسیار است زانشر یعنی سیمین بی نقطه مختلف
 زاندر تر است که از آن طرف باشد زانور صد گاه کردن کنایه از مراقبه کردن وقت که مانده بکن نشستن باشد
 زانور صد کردن هم است که بی کلاه باشد زاندر بر وزن خانه جانور است سیاه رنگت و پر دراز که بیشتر در جانور منگول
 شود و بانگ طولانی کند و بعضی گویند زاندر حقیقتا است که سر کن کردانک باشد زانچ بانون تحانی رسیده و هم

زده وطن مالوف را کوبند ز او بسکون و او قوی و زبردست و پر زور را کوبند و استخوانها و کلکار را نیز گفته اند و شکاف
 درخته هر چیز باشد و دزه کوه را نیز کوبند و معنی خشک پارچه و نیم خشک هم آمده است زاور بروزن باور معنی خادم و منگوار
 باشد دستاره زهره را نیز کوبند و معنی قدرت و قوت و زنده بود یعنی بزرگ و قوی و پیکل و توانا و معنی زهره که کنایه از دلیری
 و بار باشد و معنی چاروای سواری هم آمده است که معنی را حله خوانند و زنده و سلاست را نیز گفته اند و معنی آب سیاه هم آمده است
 و آن علقی باشد مشهور و بعضی هم حضور را که آب سیاه آورده باشد کوبند زاور شده است یعنی آب سیاه آورده است
 و معنی رنگش و لون سیاه نیز آمده است و مسک و بخیل را نیز کوبند و معنی متمتع هم هست که در برابر ممکن باشد
 زاور فر تاشس بفتح فاء و سکون رای بی نقطه و فوقانی بالف کشیده و بشین نقطه دارد و متمتع الوجود را کوبند
 چه زاور یعنی متمتع و فر تاشس معنی وجود باشد زاورش بضم واو بروزن غاشس نام کوب مشتقی باشد
 و باین معنی بروزن خموش و خاموش هم آمده است و بروزن خاموش کوب عطار در را نیز گفته اند زاول بضم زاء
 بروزن و معنی زابل است که دلاست سیستان باشد و نام قومی و طایفه بود و نام شعبه از موسیقی هم هست و یکی از
 جمله هفت زبان فارسی باشد که آنرا زاولی می گفتند و اکنون متروک است زاولانه بروزن کاوه خانه بند
 آهنی است که بر پای ستوران و کزیر پایان گذارند و آنرا تبری بنجا کوبند و معنی بوی مجدد و چیده هم آمده است
 زاوروش بروزن خاموش معنی زاوروش است که ستاره مشتری باشد و عطار در را نیز گفته اند زاروق
 بروزن فاروق نام حیوه است با صلاح کسیر بیان و بعلری زریق کوبند زاروق با واو بروزن تا میل استخوانها
 و کل کار را کوبند زاروق خشک کنایه از زایدی است که نهایت اهتمام در زهد و پرہیزکاری داشته باشد
 و زایدی در زور زاید جاہل را نیز کوبند زاروق کوه بکسر ال کنایه از خورشید جهان آرا باشد زاروسری با تا
 بروزن خاطر بی بوی خوش را کوبند و بجای رای بی نقطه زای نقطه دار هم آمده است زایش با یای حلقی بروزن
 نالش معنی زاییدن و انس بزون کردن و حاصل شدن باشد

بیان دویم در زای نقطه دار با یای اچد مشتمل بر چهل لغت و کنایت

زب بفتح اول و سکون ثانی یعنی رایجان است و آن هر چیز باشد که بیابند یا بغت بدست کسی آید که در عین
 آن چیزی نباید داد و معنی آسان هم هست که در مقابل دشوار است زبا بضم اول و ثانی مشدو بالف کشیده

نام دختر پادشاه خیره است که تا ندیده قاتل پدر خود را نکشت موی زهار کند ز باو بفتح اول بر وزن سواد عرقی و چری
 باشد که آنرا از میان پای جانوری گیرند و آن جانور بکر به مانند باشد لیکن سواد از سر گرفته کوچکتر است و آن عرق نهایت خوب
 میباشد و از جمله عطریات مشهور است زبان بفتح اول معروف است و بعرنی لسان گویند و بضم اول هم
 زبان هم بضم بای سبب کنایه از خاموش کردن مدعی است بدلیل و چون یکدیگر حرف نمیتواند زدن و معنی عطا و بخش
 نیز آمده است چنانکه در زبان پیغمبر شاعر بر حضرت رسالت فرمودند بمر که زبانش را بر بر عسر خواست که با کار
 ببرد حضرت امیر فرمود که باه چیزی بده زبان بره بجز نون کیاهی است که آنرا خرگوشک خوانند و بعرنی لسان
 التحمل و آذان آنجندی گویند علاج اسهال کند زبان لبستن کنایه از خاموش شدن باشد زبان بی سر
 بجز نون کنایه از سخن سیوده باشد زبان ترک کردن کنایه از سخن گفتن و لغت در همین گذاشتن باشد زبان دادن
 کنایه از عهد و شرط کردن و رخصت دادن باشد زبان دان کنایه از فصیح و طبع و سخن گوی باشد و شخصی را نیز گویند
 که همه زبانها بدهاند و شکا کرد در این گفته اند زبان ران بارای قرشت بر وزن زبان دان صاحب قبل و قال و پرو
 و مرد فضول را گویند و قصه نماز نیز گفته اند زبان زدن کنایه از حرف زدن و سخن گفتن باشد زبان سندان
 کنایه از خاموش کردن یا بدین باشد زبان طوطی بجز نون نام کیاهی است دوی زبان کا و
 بجز نون نام نوعی از پیکان تیرنگاری باشد و نام کیاهی است که کا و زبانش گویند زبان کنجشک درختی را گویند
 که بارش بر زبان کنجشک ماند و بعضی بار آن در حست را گفته اند و بعرنی لسان التصانیر و التسنه العصاره خوانند و حسب التوزیم
 گویند به تشدید زای نقطه دار زبان گیر کنایه از باسوس باشد زبانه بفتح اول بر وزن بهانه آنچه در میان شای
 تر از او باشد و زبانه هر چیزی را نیز گویند و بضم اول هم درست است زبان یافتن کنایه از رخصت یافتن باشد
 زبیر بجز اول و فتح ثانی و سکون رای قرشت یعنی از بر باشد که حفظ کردن و بیاد گرفتن و سجا طرکاه داشتن است و بفتح
 اول یعنی با نا باشد که در مقابل پایین است و بعرنی فوق گویند و حرکت فتح را نیز گفته اند زبیر پوشش بفتح اول
 و ثانی لغت را گویند و صا و هر چه که در وقت خوابیدن بر بالای آوی پوشند عموماً زبیر تنگ
 بانی قرشت و کاف فارسی بر وزن مکر بند تنگ دویم زین همپ را گویند زبیر جعد نوعی از زمره باشد و آن از جمله
 بجا هرست و شقیش سرد و خشک است در دویم زبیر دست صدر مجلس را گویند و کنایه از مردم توانا و ماضی

قوت و قدرت و در مسند باشد ز بر فوف بغای مضموم بود و فارزه معنی و شتام و نخرین باشد ز بر کلید
 با کات و لام و واو و یای حقی و وال و حرکت مجهول معنی دیکت باشد که در آن طعام برند ز بر م بکسر اول و فتح ثانی
 و سکون ثالث و میم معنی از بر است که حفظ و بیاد داشتن و بخاطر نگاه داشتن باشد ز بر بفتح اول و سکون ثانی و ضم عین
 نقطه دار و و رایی بی نقطه ساکن آن است که کسی در آن خود را پر با و کند و دیگری چنان دستی بر آن زند که آن باد با صدا
 از زمین او بر آید و آنرا زنبلیخ و آپون خواست ز بر بفتح اول و سکون ثانی و ضم کاف فارسی بروزن و معنی زبغراست که
 زنبلیخ باشد و آنرا آپون نیز خواست و بکسر اول و فتح ثانی و ضم کاف تازی تیر گفته اند و با کاف مضموم و شد و هم
 آورده اند و باین معنی بجان حرف ثانی یای حقی نیز آمده است که بروزن و بکر باشد و بتری زمرط خوانند ز بر بضم
 بفتح اول و خای نقطه دار آن خوشی و لذتی را گویند که در عین جماع کردن بهم رسد ز بر بده بفتح اول بروزن نبود
 معنی بی تا مل و بی ترقب باشد و معنی سبزی است که آنرا کسند نا گویند و بعر بی کراش خوانند و بضم اول تیر گفته اند ز بر بده
 بروزن صبور کتانی است آسمانی که بد او در نازل شد این لغت عبری است ز بر بوز بروزن تموز معنی کروزا
 باشد و آن عقبه است در دریا ز بر بون بفتح اول و سکون حشر که فون باشد معنی ضایع و بد باشد و ز بر دست و چار
 و ضعیف و نالنده و گرفتار و راغب را نیز گویند و بضم اول خریداری باشد که چیز را بر عبت تمام بخرود و در عینی شتر یا
 گویند که بوقت دو شیدن دو شده را لگد زند و جامه کوچکی که در زیر قبا پوشند ز بر بکسر اول و فتح ما بروزن
 کشور سیر از شدن پدر و مادر باشد از فرزند و آنرا بعر بی عان گویند ز بر بکرون بکسر اول عان ساختن پدر و مادر و
 فرزند را و نیز از شدن از ز بر بپیده بروزن فهمیده معنی فرو افتاده باشد مطلقاً اعم از جایی یا از منصبی یا از قوت و حد
 ز بر بلیب بفتح اول بروزن نجیب بر میوه که خشک شده باشد و عیان ز بر بگویند عموماً و خرما می خشک و مویز
 را گویند خصوصاً و با دانه خوردن مویز در دما معار نامع باشد ز بر بکسر اول و ثانی و سکون سحانی و رایی و رشت معنی
 از بر و حفظ و نگاه داشتن بخاطر باشد

بیان سیم در زای نقطه دار با حیم مشتمل بر چهار لغت

زج بضم اول و سکون ثانی تیر پتاب باشد که پیکان آنرا از استخوان فیل و شاخ قوچ و کاه و شش و امثال آن نشاء
 و کوتاه ترین تیر را نیز گویند و معنی چیزی باشد که آنرا از دوغ بر شش سازند و بتری قزاقوت خوانند و با حیم فارسی

تیز بهر حسانی آمده است ز حال بفتح اول بروزن مجال عنکبوت را گویند ز جمل با هم بروزن
معقول حی است و دای و آنرا بفارسی تخم کسوت خوانند طبیعت آن معتدل است در گرمی و سردی از رخ
بفتح اول و ثانی زنی را گویند که زاییده شده باشد و او را تا چهل روز زجه میتوان گفت و باجم فارسی هم درست است
بیان چهارم در زای نقطه دار باغی نقطه دار مشتمل بر هفت لغت و کنایت

زخ بفتح اول و سکون ثانی او از زوناله حسین را گویند و بانگ و صدای زنگ و جرس را هم گفته اند و فرو بردن چیزی
باشد بزور و عنف در سفاک و علقی باشد که آدمی را سب را هم می رسد و آنرا ازخ نیز گویند و بعرنی لؤلؤل خوانند
و محقق زخم هم است زخاره بروزن شراره شاخ زخم را گویند زخم پریان یعنی دم بخت است
و آن طعامی باشد معروف زخم ناخن یعنی باناخن ریش کردن باشد و کنایه از قوم سنجان هم است
زخمه بفتح اول بروزن نخر چوکی باشد که سازند بدران سازه و بعرنی مضرب خوانند زخواره بانون
بروزن انکاره یعنی زخاره است که شاخ درخت باشد زخوشدن کنایه از زنده هوش و پی خوردن خود سینه
باشد بیان پنجم در زای نقطه دار با و ال پی نقطه مشتمل بر هفت لغت و کنایت

ز دای بجز اول بروزن فزای ز داینده و پاکیزه کننده را گویند و امر باین معنی هم است یعنی بز دای و پاکیزه
ساز و ز داییدن و صاف کردن و پاکیزه ساختن باشد زور بجز اول بروزن بکر یعنی در خور و لایق و لاف
باشد زون بروزن بدن معروف است و کنایه از چیزی خوردن و مباشرت کردن و جماع باشد و چون مز
شود معنی بسیار دارد و قابل زوار بروزن و معنی جداوار است که ماه پروین باشد زو وون بجز اول
بروزن سزودن یعنی ازاله کردن و پاک ساختن باشد عموما چنانکه دل را از غم و آینه و شمشیر و امثال آنرا از زنگ
و اعضا را از حرکت و ملک را از فتنه زو و مانن بانون و تالی فرشت بروزن سبوشن بلغت زنده و پاره
معنی خریدن باشد زوه بفتح اول و ثانی یعنی خورده باشد که از چیزی خوردن است و آراسته و عزیز و عزیز
داده را هم میگویند و پیراسته و بریده را نیز گویند که از قطع کردن باشد و هر چیزی گفته و فرسوده را هم گفته اند و چون
ترکیب کنند با لفظ دیگر معنی بسیار دارد

بیان ششم در زای لغت دار با زای پی نقطه مشتمل بر یکصد و هفت لغت و کنایت

زر بفتح اول طلال را گویند و آنرا بعرنی ذریب خوانند و مردم پیر فرقت را نیز گفته اند عموماً خواه مرد باشد و خواه زن
 و پیر سفید موی سرخ رنگ را گویند خصوصاً و پیر رستم را ازین جهت زالی زر گفته اند که بازنگ سرخ و موی
 سفید از ما در متولد شده بود و محقق زرد هم هست زراب بروزن سراب نام کوهی است در نواح
 بغداد و کنایه از شراب زرد رنگ باشد و طلالی حل کرده و مالیده و را نیز گویند که استادان نقاش بکار برند
 زرا لشت بضم فو قانی زردشت را گویند و کیش آتش پرستی را او هم رسانید و کتاب زرد را آورد زرا لشت
 بروزن رواج زرشک باشد و آن خیر نیست که در آشنایان و طعنا هم میکنند و خورد زرا چه بفتح اول بروزن خواجه نام
 از پهلوانان زنگبار است که پیرایه پلنگ پادشاه زاده زنگیان بخت اسکندر آمده بود و در روز اول بخت او کس را
 بقتل آورد آخر الامر سکندر خود بیدان او رفت و بیک ضرب عمود کار او ساخت و با جمعی فارسی جم آمده است
 زرا و شت بضم دال ابجد بروزن و معنی زرا شت است که زرد شت آتش پرست باشد زرا و همیشه
 بضم دال و سکون و شین و تانی و شت همان زرد شت است که مذکور شد زرا سب بفتح اول و سکون تانی
 و همزه مضموع بسین بی نقطه و بای ایچ زده نام سپر طوس بن نوذر است و او داماد کیکاوس بود و نام مبارزی ارباب
 بوده زرا غش با غین نقطه دار بروزن جفاکش زمین ریگ ناک و زمین سخت را گویند زرا غش بروزن
 فلاخن جستن کلو را گویند و بعرنی فواق خوانند و زمین سخت و زمین ریگ ناک را نیز گفته اند زرا غشک
 بفتح عین نقطه دار و سکون نون و کاف معنی آخر زرا غش است که زمین ریگ ناک و سخت باشد زرا غش
 بروزن طواف جانور است که آنرا زرا و شتر کا و پلنگ خوانند چه گویند سرگردن او مانند شتر و دست و پائی
 همچو دست و پائی گاو و بدن او پلنگ میماند زرا غش بضم اول و فای بختانی رسیده و بدون زده بمعنی
 زرفین است و آن حلقه باشد که بر چارچوب در خانه نصب کنند و در تجیر در آن اندازند زرا و شان
 بکسر اول و او بروزن طلافشان کلی است که آنرا خیری میگویند و اقسام آن بسیار است زرا وند بفتح
 اول بروزن و ماوند نام دوا سی است که آن دو نوع میباشد یکی را زرا وند طول میگویند یعنی دراز و آنرا شجره رستم
 و قناریه میخوانند و آن نر باشد و از آن بخت نر کنده تر گرم است در سیم و خشک است در ویم و ویلیر یا زرا وند
 مدبرج خوانند یعنی مدور و آن ماده باشد و معروف است بشامی بهترین آن زرد و عفراتی باشد و آن گرم است در ویم

و خشک است

و خشک است در نیم زراوه بروزن کجاوه نام پہلوانی است از پہلوانان ایران زراوه بروزن سبزه
مطلق در یاراکویند و بجز بی بجز خوانند زراوه الکفوده بفتح ہمزہ و سکون کاف و ضم فاء بروزن انشروودہ دریا
خزر باشد چہ الکفودہ نام آن دریا است بجز در یای عمان و در یای قلمر و امثال آن زراوه بکسر اول و ناک
و سکون ثانی و تحتانی مجهول و و اول نقاب و رویندراکویند زربان بروزن در بان پیر سالخودہ راکویند
و نام حضرت ابراہیم علیہ السلام است و باین معنی بجای بای ابجد فای سغص و میم نیز آمده است کہ زرقان و زرقان
باشد زرقان بضم تاء قرشت بروزن انکشت یعنی آفریدہ اول و نفس کل و نفس ناطقہ و عقل فلکست
و نور مجرد و عقل فعال و رب النوع انسان و راست کوی و نوریزدان باشد و زردشت را نیز گویند کہ پیشرو و پیشوای
آتش پرستان است زرتک با تاء ی قرشت بروزن زردک آب حنق باشد و حنق کل کاوشیہ راکویند
یعنی آب کل کاوشیہ و آب زعفران را نیز گفته اند زرتکی بکسر ثانی و فوقانی و لام تحتانی رسیده زرد عطار راکویند
زرج بفتح اول و کسر ثانی و سکون جیم فارسی کبک راکویند و آن پرندہ است صحراپی است و آن دو قسم میباشد در
و غیر در رودی بزرگتر از غیر در می میشود زرجامی با جیم بروزن بدنامی نوعی از انکور باشد زرجعفری بکسر
ثانی طلای خالص بود منسوب بجعفر نامی کہ گیاہ کر بودہ است و بعضی گویند پیش از جعفر بر یکی زر قلب سکہ میکردند
چون او وزیر شد سکہ فرمود کہ طلا را خالص کردند و سکہ زدند و باو منسوب شد زر خشک بکسر ثانی
و ضم خای نقطہ دار و سکون شین و کاف طلای خالص بی غل و غش راکویند زرد آب با اول ابجد بروزن غرقاب
نام غلطی است کہ بجز بی صفا کویند و آنی کہ از کل کابیرہ بوقت شستن آن بر می آید و گنایہ از شراب زعفرانی
رنک ہم هست زرد آب ریز کنایہ از خون ریختن باشد و گنایہ از غصہ کردن و بدخوی نمودن و دل خالی
کردن از قهر و غضب ہم هست و شخصی کہ بدخوی و قهر و غضب و غصہ کند زردان بروزن مردان یکی
از اکابر مجوس است و اہل اوزار دانیہ گویند و اعتقاد ایشان است کہ یزدان اشخاص بسیار از روحانیات اعدا
نمودہ است و زردان اعظم و بزرگترین روحانیات است و اہرمن از فکر او ہم رسید و زردان نہ ہزار و ہنصد و نود
نہ سال ایستادہ عبادت کرد زردوخ بفتح اول و خای نقطہ دار بروزن مرد و نام گیاهی است کہ بیشتر در بانہا
روید و کلی زرد و خوشبوی دارد زردوخ گنایہ از شرمندہ و منفعل باشد و گنایہ از ترسندہ و ترسناک ہم هست

زرد ساده بجزر ثالث و سین بی نقطه بالف کشیده و فتح وال طلابی باشد که آنرا نوازگان بر آورده باشند
 زردست افشار طلای دست انشار مشهور است که خسر و پرویز داشت و مانند موم نرم میشد و پر مجور
 که ازان میخواست میساخت که بنده اهل غل آنرا باین مرتبه رسانیده بودند زردشت بضم وال ایچد شخصی که
 دین آتش پرستی را بهم رسانید و احوال او در لغت زارشتت بتفصیل مذکور شد و بعضی گویند زردشت بزبان سریانی
 نام ابراهیم علیه السلام است و بعضی دیگر گویند که زردشت و برزین هر دو نامان ملت ابراهیم بودند
 زردشت بزرگ بزبان مهبوی نام حضرت ابراهیم علیه السلام است و بعضی گویند بزبان سریانی
 زردک بفتح اول و ثالث و سکون ثانی و کاف معروف است و آنرا کرز نیز گویند و معرب آن جرد است
 و مصغر زرد هم هست و آن رنگی باشد معروف و آب رخر آنرا نیز گویند و بعضی زردک هم آمده است که آب گل
 کا و شیشه باشد یعنی زرد آب گل کا حیره و خود رنگ را هم گفته اند یعنی جامه مکه و جانوری هم هست که گوشت او نفا
 فریه و لذیذ و لطیف میباشد زردک رنگی بجزر کاف و رای بی نقطه و کاف فارسی هر دو بجهانی رسیده نام
 دارویی است که آنرا شفاقل گویند زردکف بفتح کاف و سکون فاکنا یا از خورشید است زردکوش
 بضم کاف فارسی و سکون داووشین لفظه دارکنا یا از مردم منافق و مذنبین باشد زرده بر وزن ارده آسی
 گویند که زرد رنگ باشد و کوهی است که کان طلا در آنست و بعضی گویند کان نقره نیز در آن کوه هست زرده سخی
 بجزر ثانی و فتح ثالث زری باشد قلب و ناسره که نصف آن طلای خالص است و نصف دیگر مس و امثال آن
 زرده وی بجزر ثانی زرد خالص سه چهارم عیار باشد زرد هشت بضم ثالث و سکون ماوشین و ما
 قرشت همان زردشت آتش پرست باشد زرده ششی زری که از ده حصه چهار حصه آن غل و غش باشد
 و شش حصه دیگر طلای خالص زرده کامران کنایه از آفتاب باشد و کنایه از روز هم هست که عیان یوم
 گویند زرده کوه کوهی است در لرستان و سکون بران است و آب کرنگ که رودخانه است مشهور از بزرگان
 آن کوه آید و بنواحی صفایان کزرد زرده می بجزر ثانی و میم بهتر از زرد هدی تمام عیار است زرده
 زردیر گویند که عیار آن بیست مرتبه از د هدی کمتر باشد یعنی نه حصه طلای خالص و یکت حصه عس داخل داشته باشد
 زرد هشتی زری باشد که عیار آن بدو مرتبه از ده د هدی کمتر است یعنی هشت حصه آن طلای خالص باشد و دو حصه

و یکم مس و مثال آن زرده یعنی زری باشد که ازوه حصه طلای خالص سه حصه مس داشته باشد زرد کنی بضم
قرشت و سکون کاف و نون بتانی رسیده زری بوده خالص و منسوب بر کنی نامی که گویا کر بوده زرد و مال
زرد و کوشش را گویند و آن زری باشد که درون آن مس و بیرون آن تنگ طلا یا نقره که بر روی مس پوشیده باشند
زرد روی سخن پنجم کنایه از آفتاب عالم تاب است زرد زوره بازی نقطه دارد بر وزن طنبوره جانوز
از جنس عکس است و آنرا عکس گریک خوانند زرد ساو بکسر ثانی و سین بی نقطه بالف کشیده بواورده زرد خالص تمام عیار
گویند که ریزه و کوچک باشد چوبیتی و پاره و امثال آن و براده زرد گری را نیز گفته اند و باشد ثانی هم آمده است
زرد ساوه بر وزن خلقاوه براده و سوشش طلا و نقره باشد و زرد ریزه و خسره و شکسته را نیز گویند زرد شش سری
زرد خالص تمام عیار را گویند زرد شک بکسر اول و ثانی بر وزن سرشک با درختی است معروف که در طایفه
دانشها کنند و خورد و بخرنی اینرا باریس خوانند و بعضی گویند اینرا باریس درخت زرد شک و حب الا اینرا باریس زرد شک با
و نام کلی هم هست خوشبوی از کلهای هندوستان زرد غنچ بفتح اول و سکون ثانی و ضم غین نقطه دارد و نون
و جیم ساکن گویا بی است بجا است بدبوی و از چین آورند و آنرا علبه چینی گویند برکش برکت سداب ماند و طبعش سرد
و تر است و خاصیت وی آن است که دفع خشکی بوی مشک کند زرقان با خا بر وزن لوزان پیر فروت
کن سال بود و نام ابراهیم هم هست زرقشان بر وزن زرد نشان نام روز نهم باشد از ماههای مکی زرقان
بضم اول بر وزن حسرین علقه باشد که بر چهار چوب در ضرب کنند و رنجیر در آن اندازند و بعضی رزه و پره قفل
هم آمده است و عوبان زرقین را بکسر اول گویند که بر وزن مسکین باشد زرق قوری با قاف بر وزن غنچوری
بلغت زومی دوایی باشد که آنرا پای کلاغ گویند و بخرنی رجل الخراب خوانند و آن از جمله حسالیش است در دشم
اصهال را نافع بود زرقون بر وزن مجنون بلغت سربانی سرخ را گویند و آن رنگی است معروف که نقاشان
و جدول کشان بکار برند و آنرا برومی سلیمون خوانند زرک بکسر اول و ثانی و سکون کاف زرد شک را گویند
و بخرنی اینرا باریس خوانند و بفتح اول و ثانی زرد ورق را گویند و آن چیر نیست که زمان بر روی پاشند و داخل پخت
باشد که آن سزبه و دوسمه و نکار و غازه و خال و سفید آب و زرک است و بعضی بجای خال غالیه گفته اند که خوشبوی
باشد زرد که سخن کنایه از آفتاب است زرد کنج بضم کاف فارسی بر وزن معنی زرد کنج است و آن کنایه

باشد بر بوی که وضع خشکی بوی مشک میکند و کاسه سفالین بزرگ را نیز میکوبند زرکوه با کاف بروزن اندو
 نام کوبی نیست در میان دریای عمان چون کشتی بد بخارسد اکثر اغلب آن است که لشکند و عوق شود زرمان
 بروزن در مان پیر فر تو ترا کوبند و نام ابراهیم علیه السلام هم است زر مشت افشار بضم سیم همان طلا
 دست افشار است که در خزانه حضور پروریز بود و مانند موم نرم می شد چنانکه هر صورتی که میخواهند از آن
 میساختند کوبند اهل صنعت کسیر آنرا باین مرتبه رسانیده بودند زر مغربی کنایه از زر خالص باشد و کنایه از افشار
 هم است زر ناخنی زریرا کوبند بغایت خالص که چون ناخن بر آن نهاده زور کنند فرورود زر سب بفتح
 بروزن مشرب دواپی است خوشبوی مقوی و مفرح دل باشد و آنرا بجا رسی سروتر کستانی و بعرنی رحل التجار کوبند
 چه شباهتی بیای تلخ دارد زرنیاد بضم اول و ثانی بروزن قرنها و نام دارویی است مانند پای تلخ و بعرنی
 رحل التجار خوانند و اهل مکة از اعون الکافور و عروق الکافور کوبند و آن سخی است که از آن بوی کافور می آید گرم و
 خشک است در دویم کوبند اگر تازه و تر آنرا کوبند و بر کف پای بمالند هر عارضی که در سرباشد زایل گرداند و اگر در خانه
 بخور کنند مور و مورچه را بکیراند زر نیل بفتح اول و ثانی و سکون نون و ضم های ابجد و لام و جیم هر دو ساکن ریواس
 کوبند و آن میوه خور و مشهور بهترین آن پیشابوری باشد سرو و خشک است در دویم زر نیل بکسر اول و ثانی
 و سکون نون و جیم نوعی از صمغ درخت باشد زر نک بروزن خدمت نام درختی است کوبی و آن بسیار
 محکم و سخت میباشد و از آن تیر و نیزه و حنای زین و امثال آن سازند کوبند آتش آن و تریب بچهل شبانه روز بماند
 و نام شکر است که حاکم نشین سینتان بوده و زر شک را نیز کوبند که انبر بارسی باشد و سر کوه و قلعه کوه را هم گفته اند
 و معنی کله و ایلی اسپان باشد و باین معنی بضم اول هم آمده است و معنی نوب هم است که نقیض کهنه باشد و زرد چوبه را
 گفته اند و معنی خردل هم است و زرد آب کل کالویش را نیز کوبند زر نی بروزن برنی محض زر نیخ است و آن جوهر
 باشد کانی و آن بر دو نوع است احمد و اصفر احمد را اهل صنعت کیمیا بکار برند و اصفر است ادا ن نقاش زر نیخ
 بفتح اول و سکون حشر که قاف باشد بروزن و معنی زر نیخ است و کبیر اول هم آمده است زر نیل بفتح اول بروزن
 و خویله ریواس را کوبند و آن رستنی باشد معروف که خورد و معرب آن زر نیل است زر و بروزن و معنی زلوبا
 چه در فارسی زنی بی نقطه بلام تبدیل می یابد و آن جالوز نیست که چون بر اعضا کبیر باشد خون از آنجا می آید و نام در وی هم
 است

که مانند سرمه و قوتیا در چشم کشند و دشمنای چشم را زیاده کند زرد و اکس بر وزن کبریا کسب یعنی سخاوت باشد
 که بذل بی سوال است یعنی چیزی بجسی دادن بی انکه او بطلبد و بخوابد زردوان بزركت کبر فون بزبان پهلوی نام
 حضرت ابراهیم علیه السلام است زروع بضم اول بر وزن دروغ یعنی آرزو است و آن بادوی باشد که با صد دروازه
 کلو برآید و بفتح اول نیز گفته اند زروکت بفتح اول بر وزن ملکوت نام گیاهی است در ایام زرد و کبر اول و ثانی
 و ظهور نامی هنوز معروف است است و آن جامه باشد که از حلقای آبنین ترتیب داده اند و در روزهای جنک پوشند
 و نام یکی از خویشان افرا سیاب است و او سعی تمام در کشتن سیادش کرد و نام ولایتی است از سیستان
 بالون و نامی قرشت بر وزن صفر اشکن بلغت رند و پازند یعنی زاریدن باشد زرد و صبح بفتح اول و ثانی و ظهور نام
 و نامی فارسی تجمانی رسیده و بحیم فارسی زرد بلغت رند و پازند یعنی زاریدن باشد که در مقابل تابستان است زرد
 بفتح اول و ثانی و ظهور نام و فوقانی مضموم بشین و نامی قرشت زرد و دشت را گویند که پیشانی است سیستان
 باشد زرد و دشت بفتح اول و ضم دال بر وزن و معنی زرد است که زرد و دشت باشد زرد و چون بر وزن
 مریون بزبان پهلوی نام ابراهیم علیه السلام است زرد ووان با و او پرورن ترخوان هم بجز آمده است و شاید که در
 باشد چه این و او باید که معدوله باشد و او معدوله البته بعد از غای نقطه دار مضموم می باشد الله اعلم زرد و ثانی با تا
 قرشت و فون و فوقانی بر وزن پریر و فون بلغت رند و پازند یعنی کاشتن باشد و زرد و ثانی کبر فون یعنی میکارم و زرد و ثانی
 یعنی بکارید و زراعت کنید زرد بر بفتح اول بر وزن کسر بر نام برادر گناسب است و گیاهی باشد زرد که جامه بر آن
 رنگت گفته اند و آنرا اسپرک نیز گویند و بعضی گویند برکت زرد و چه است و بعضی دیگر گویند کلی است و آن در کوهستان و در جا
 بسیار است و نام غلطی هم هست که آنرا صفر گویند ویرقا نیز گویند و آن غلطی است معروف و بکسر اول هم آمده است
 زردیرا بر وزن صغیرا بلغت سیرانی خرفرا گویند و بجزنی بقوله المبارک و بقوله الجمعا خوانند زرد یک
 بکسر اول و ثانی و سکون ثالث و کاف معنی زرد شک باشد و بجزنی انبر باریس خوانند زردین ترنج کنایه از خورشید
 عالم افروز است زردین درخت گویند و درخت اترج است و بعضی گویند درختی است که آن در ولایت
 کازرون بسیار است و برکت آن به برکت زیتون می ماند و کل آن مانند قرص آینه زردین است یعنی آفتاب
 زردین صدف کنایه از آفتاب جهان تاب است زردین کاسه یعنی زردین صدف است که کنایه از

آفتاب جهانباب باشد زمین کا و سامری کن به از صراحی و ظرفی باشد از طلا که بصورت کا و ساخته باشند ^{کلاه} زمین
 کما به از خوردن شید جهان پیا است زمین نرگسه کما به از ستاره های آسمان باشد زریو بفتح اول و کسر ثانی و
 سکون ثالث و واو بمعنی وفار باشد و آن نکا بداشتن نفس است از حرکات قبحه که از قوت شهبانی ظاهر گردد زریون
 بروزن که درون سبز و حشم را گویند و کل شقایق را هم گفته اند و بمعنی زرد رنگ هم آمده است چه یون بمعنی رنگ و لون
 باشد و زر مخفف زرد زریونند با ثالث مجول بروزن علی بنده نهم مبارزی است مانند ران زریوه بفتح اول
 و رابع بمعنی ناچیز گشتن از خود باشد و آنرا عبری قناه فی اللذ خوانند

بیان هشتم در زرای لفظه دار با شین لفظه دار ^{مشمول بر سه لغت}

ریش بفتح اول و سکون ثانی بمعنی چه باشد چنانکه گویند ریش بگویم یعنی چه بگویم و ریش آن درش این یعنی چه آن
 و چه این ریش بکسر اول و سکون ثانی و ثوقانی ضد زیباست که بزبون و بد باشد و بمعنی دویدن هم آمده است
 و بفتح اول بمعنی دیدن باشد و عبری رویت خوانند ریشت یابو بکسر اول بمعنی بیدار کردن است که غیبت و بدگوی و خس
 کسی کردن باشد بیان هشتم در زرای لفظه دار با عین بی لفظه مشتمل بر چهار لغت

زخوره بارزای قرشت بروزن محذور لغت اهل مغرب میوه است صحرائی شیشه سبب لیکن از سبب بسیار که بکار
 و آنرا در حراسان غلف شیران و علف خرس گویند و عبری تغاح القبری و در حنت آنرا شجرة الدب خوانند زعفران
 معروف است گویند در خانه که باشد سام ابرص که نوعی از چلیپا سه است در آن خانه نرود گرم است و دریم و خشک است
 در اول زعفری بروزن جعفری بمعنی زعفرانی باشد که آن رنگ زرد است زعفر بروزن شعیر در مجمع البحرین
 سروری بمعنی کتان نوشته اند و آن دانه باشد که روغن از آن گیرند و باین معنی در فرینکت جدا گیری با عین لفظه دار آمده
 است اللذ اعلم بیان نهم در زرای لفظه دار با عین لفظه دار ^{مشمول بر بیست لغت}

زخار بروزن بهای بمعنی زمین نمانک باشد و لوش از خوردنی و طعام را نیز گویند و بمعنی سخی و ریج و محت هم هست
 و هر چیز که رنگت هم رسائیده باشد همچو آینه و شمشیر و غیره و بمعنی فریاد و فغان هم آمده است زخار چه بروزن
 تجار چه کبابی است بهاری و با سکه خوردن بجایت لذیذ است و آنرا عبری رجل الغراب خوانند چه شباهی
 بیانی کلاغ دارد و ریج آن تویج را نافع است زخار گرم گرمی است که آنرا خراطین و امعاء الارض گویند و آن گرم

سرخی است که در میان کل نرم منگون بشود با پیله مرغابی در دگر کوشش را نافع است ز غار و بفتح اول در رابع بر وزن
 روار و خانه فوحش و قجه خانه را گویند و بضم رابع هم آمده است ز غاره بر وزن شاره نان کا درس دارند
 باشد و بعضی کا درس دارند هم آمده است و کلونه و خانه زنا را نیز گویند و بعضی اول با رای نقطه دار هم هست که
 بر وزن ملازه باشد ز غاک بفتح اول بر وزن مناک شاخ درخت انکور را گویند ز غاو بفتح اول
 و ثانی بالف کشیده و بوزن زن فاحشه و قجه را گویند و قجه خانه را نیز گفته اند و با رای فارسی هم آمده است ز غمر
 بابای ایجد بر وزن جعفر مری و سفید را گویند و آن رستی باشد و وای که اکثر امراض بلغمی را نافع است ز غر بر وزن مشر
 نام دختر لوط علیه السلام است و نام چشمه هم هست منسوب با و گویند چون آن خشک شود علامت قیامت است
 و در مجال ظهور کند و طعام خوردنی را نیز گفته اند ز غواش بر وزن خشاش ریزه های پوست باشد که پوستین
 دوزان بدور اندازند ز غرمیاش بفتح اول و سکون ثانی و ثالث تحتانی رسیده و بمم بالف کشیده و پیشین
 نقطه دار زوه یعنی زغاشن است که خورده ریزه های پوستین باشد که بدور اندازند ز غلک بفتح اول و ثانی
 و کاف فارسی بر وزن هوسک جستن کلو باشد و آنرا بعرنی فواق گویند ز غم بضم اول و فتح ثانی و سکون
 میم یعنی زور و مستدی و زیادتی باشد ز غن بر وزن جن گوشت ربا و خلیج باشد گویند ششماه نر و ششماه ماده است
 و بعضی گویند کیسال نر و کیسال ماده میباشد و بعضی گفته اند که زغن که جنک است سیاه است ز غمار بضم اول و
 نون بالف کشیده بر وزن کلزار و ناس را گویند و آن گیاهی باشد که چیزها بدان رنگت کنند ز غند بر وزن
 سمند از جای بر جستن باشد بر مثال آب و بعضی آه از و صدای بلند هم آمده است چه زغند زدن فریاد کردن را گویند
 و آواز سیاه کوش و یوز را نیز گفته اند ز غنک بر وزن پلنگ بر جستن کلو باشد که بعرنی فواق گویند و بعضی لمحه هم
 آمده است که بقدر یک چشم زدن باشد ز غوته بفتح اول و ثانی بواور رسیده و فوقانی مفتوح گروه ریسان
 خام که بر دوک پیچید و شود و بجای فوقانی نون سسم بقر آمده است و مخفف ز غوته هم هست که با شوره باشد
 ز غنیده بفتح اول بر وزن چکیده آشوده و فشارده باشد ز غیر بر وزن شعیر شخم کتا را گویند و نوعی از طعام هم

و بعضی اول با عین بی نقطه هم آمده است القدا علم

بیان دهم در زای نقطه دار با فاشتن برده لعنت

زفک بفتح اول برون بلاک ابر بارنده را گویند زفان با اول مصنوم زبانرا گویند بجهت لسان خوانند زفان
 بروزن و معنی زبان باشد که زبان استش و زبان چوب و امثال آن است و آن چیزی که در میان شاپین ترازومی باشد
 زفت بفتح اول و سکون ثانی و فوقانی یعنی درشت و فریب باشد و کنده و سطر و سفت و سناکت را نیز گفته اند و معنی پر و
 مالا مال هم آمده است و طعم تیز و مزه تیز را نیز گویند که زبانرا بگزود و بضم اول یعنی بخیل و ممسک و لیتم و کرفه و برش روی و
 سینه و خوی و خشونت گفته باشد و طعم ولذت زحمت را نیز گویند مانند مازو و پلید و امثال آن و بحرانی عطف خوانند و بجز
 اول نوعی از قیر باشد و آن چیز نیست سپاه و چپنده که از درخت صنوبر حاصل شود و بر سر کچلان چسباند و در عرو
 نیز کبیر اول همین معنی دارد و آن سه نوع است یکی زفت رومی و آن براق و صاف و اعلس میباشد و از رومی می آوردند
 و بعضی گویند همین زفت است نهایتش برومی شهرت دارد و دیگری زفت تر و آن آنکی در وان میباشد و آنرا هم در آنها
 بکار برند و آن از قیاس قیر است و از انواع صنوبر که در نوع سیم زفت خشک است و آنرا بیشتر از طبیعت و از زکیرند
 که بوته کبر و صنوبر باشد و صنوبر زنجیت آن گویند که باری ندارد و مطلق آن گرم و خشک است زفر بفتح اول و ثانی
 بروزن سفرد مانرا گویند و بحرانی هم خوانند و کج و مانرا هم گفته اند و استخوانی را نیز گویند که دندان از آن روید و بر آید و بفتح اول
 و سکون ثانی و ثالث هم معنی دندان و کج و مان است و در عربی بمعنی بازداشتن و وا داشتن باشد و بضم اول و فتح ثانی هم
 در عربی بزرگ و مهتر و جوی بزرگ در دماغه گوچک باشد و کبیر اول و سکون ثانی در عربی تا تخلیج و ما یعرف مسافرا
 گویند همچو مشک آب و رخت خواب و بار و اسباب و مانند آن زفرین بضم اول بروزن و معنی زفرین است و آن
 حلقه باشد که بر چهار چوب در نصب کنند زفنی بکسر اول و سکون ثانی و وزن تجانی رسیده سنگی باشد سیاه رنگ
 و آن دافع قروح و جذام است زفو بضم اول و ثانی بواو کشیده زبانرا گویند و بحرانی لسان خوانند زفونیا
 بروزن فلونیا نام درختی است خار دارد و آن نوعی از زقوم است زفریون بفتح اول و ثانی تجانی رسیده و را
 بی نقطه منقوح بغازوه بزبان اندلس عنابرا گویند و آن میوه باشد شبیه بسجده و بیشتر در دوانا بکار برند

بیان یازدهم در زرای لفظه دار با کاف تازی مشتمل بر دوازده لغت

زک بفتح اول و سکون ثانی مختلف زک است و آن جوهری باشد شبیه به نمک و بضم اول خود بخود حرف زک
 باشد و زریلب و امر باین معنی هم هست که بزک و عوام گویند بلند بضم لام و بلغت زک و پانزده معنی آن باشد که کلاما

باشد ز کاتب بفتح اول بروزن صواب مرکب و سیاهی باشد که در دو است کند و بفری جبر و مداد گویند ز کاره
 بفتح اول بروزن سزازه مردم خیره و سینه کار و لوج را گویند ز کاسه بضم اول و فتح سین بی نقطه بروزن خلاسه
 غار پشتی را گویند که غارهای خود را چون تیر اندازد و بفری ابو مدج خوانند ز کاشه باشین نقطه دار بروزن و معنی ز کاسه است
 که غار پشت تیر انداز باشد و بازاری فارسی هم دست است ز کان بفتح اول بروزن مکان شخصی را گویند که
 رسیده باشد و خود بخود سخن گوید و بضم اول هم گفته اند ز کش بفتح اول و کسر کاف و سکون شین فقط دارنده
 و طم زحمت را گویند و بفری عخص خوانند ز کج بضم اول و فتح ثانی بروزن ترنج کاسه سفالین بزرگ باشد ز کسد
 بضم اول و فتح ثانی بروزن مجسمه یعنی ترنج است که کاسه سفالین بزرگ باشد ز کور بفتح اول بروزن مسجور
 سخته و بخیل و گرفته باشد و در دو راه سوزن و قطاع الطریق را نیز گویند ز کیا بفتح اول و کسر ثانی و تحماتی بالف کشیده
 بلغت زنده و پازند کار را گویند و بفری سگین خوانند ز کیدن بفتح اول بروزن رسیدن یعنی خود بخود از چهره چشم
 سخن کردن و بضم اول هم دست است

بیان دوازدهم در زای نقطه دار با کاف فارسی مشتمل بر لغت

ز کال بروزن و معنی زغال است که انکشت و انگرگشته باشد و بفری فخم خوانند ز کالاب بضم اول و ثانی
 و لام پر دو بالف کشیده و بیای ایجاد زده مرکب و سیاهی باشد که در دو است کند و بفری جبر و مداد خوانند ز کاله
 بضم اول بروزن کلاله یعنی ز کالاب است که سیاهی و مرکب باشد

بیان سیزدهم در زای نقطه دار با لام مشتمل بر پانزده لغت و کنایت

زلال بضم اول بروزن جو آلی گرمی را گویند که در میان برف هم میرسد و او پرنده است پر از آب صاف
 و آن آب را آب زلال خوانند و آن گرم را اندک حقایق و حرکت مذبوجی است و زلال یعنی صاف عری است
 زلف لبستن کنایه از نمودن معشوق است خود را بباش و دل او را بکشد خود آوردن زلف خطا بکسر ثالث
 یعنی خطا و کنایه و تقصیر باشد زلف زمین بکسر ثالث کنایه از شب است که بفری لبین خوانند و کنایه از خانی هم
 است که جوهر آدمی از آنست و بلیه ارضی را نیز گویند زلف و خال معروف است و کنایه از آرایش و زینت
 است از طلا و لاجورد که بر روی عروس در شب زفاف گفته زلفه بفتح اول و ثانی و ثالث کوچه تنگ و نازک

برکونید زلفین بضم اول بر وزن و معنی زرفین است و آن معلقه باشد که بر صندوق و چهارپوش در خانه نصب کنند
 زلو بفتح اول و ثانی بود کشیده گرمی باشد سیاه رنگت چون براعضای آدمی بحسب پاسته خون از آنجا بکند زلوک
 بفتح اول و ثانی بود کشیده و بکاف زده یعنی زلو باشد که گرم گیاه معروف است زله بفتح اول و ثانی شده و جلا
 باشد شیبه بلخ که پوسته در میان غله زار تا و هوای گرم سرد و طولانی کند و آنرا جزو بر وزن یزد هم خوانند و باین معنی کبر
 اول نیز آمده است و بعضی گویند جانور است سیاه رنگت و پر او در زیر کاشه شست آدمی باشد و آن نوعی از جمل باشد
 و بعضی دیگر گویند جانور است پر دار که بیشتر در جاهای تنگ بهم میرسد و شبها فریاد تند و تیز و طولانی میکند
 و او را حسرت نیز میگویند و در عوی طحالی باشد که مردم سرد و مایه از جایی بردارند و برند زلیبا یا بایا کجند
 بر وزن کلیم یا نام علوی است مشهور و عربان زلابیه گویند زلیجا بضم اول و غای نقطه دار بالف کشیده بر وزن
 سویدا نام زن عقیق مصر باشد زلیف بفتح اول بر وزن حریف معنی ترس و بیم باشد زلیض بفتح اول بر وزن
 طلبدن یعنی ترسیدن و بیم بردن و تهدید کردن و ترسانیدن باشد و معنی کینه و انتقام هم آمده است و چه خیر اینتر
 گویند که بدان پنبه دار را از پنبه جدا کنند و بکبر اول هم گفته اند زلیل بر وزن طلیل آواز صدای کلوراکویند

بیان چهاردهم در زای نقطه دار با میم شمل برسی و دو لغت و کنایت

زرم بفتح اول و سکون ثانی نام رودخانه است و بعضی گویند نام شهر است که این رودخانه از پهلوئی آن میگذرد و در
 شهر موسوم است و بمعنی سرد باشد که در مقابل گرم است و لهذا ایام سرد را از استان گویند و باد سخت و تند را نیز گفته اند و نام
 چشمه هم است و بعضی چشمه زرم را گویند و بمعنی است هم است و زرم یعنی آب است و طغلی که در هنگام حرف زدن
 آب از دهانش بیرون آید و شخصی که بوقت خندیدن و حرف زدن گوشت لب او بیرون آید و گوشت دهان او تمام بیاید
 و نمایان شود و قیل را نیز گویند مطلقا خواه قیل داغ و خواه سراغ باشد و خواه قیل تنگت و زخم و در عوی باثانی مشدود
 و بار کردن شتر باشد و بمعنی بکبر و سخت هم است و بلند برداشتن سر را نیز گویند و بمعنی پیش رفتن هم آمده است
 زماروغ بفتح اول و ثانی بالف کشیده در ای بی نقطه بود رسیده و بغین نقطه وارزده رستنی باشد که از زمینهای منگنا
 و متعفن و دیوارهای حمام و زیرهای حمام آب و امثال آن روید باندام حیر و عوام آنرا کلاه قاضی و چیزها را گویند و بضم اول هم
 آمده است زمام بکبر اول بر وزن نظام مهار شتر باشد و گویند عوی است نه مان بفتح اول بر وزن زمان بسنی

فوت و موت و مرگ باشد در عربی مقدار حرکت طالت اعظم زمره با تا و رای قرشت بر وزن فلکسا بلفظ زنده و پازندگی
تسور و شند باشد زج بفتح اول و سکون ثانی و جسم اجد مطلق صمغ را گویند خواه صمغ عربی باشد و خواه غیر عربی و مطلق زاج
یز کویند اعلم از زاج سفید و سرخ و سیاه و زرد و سبز و بعضی گویند این لغت بفتح اول و ثانی است و معرب زمره است و زمره
زاج سفید باشد نه مطلق زاج و بعضی اول و فتح ثانی مشد و بعربی مرعی است که آنرا دو برادران مسیک گویند و بعضی گویند مرعی است
سکاری و خوش نظر از جنس سیاه چشم یعنی از جنس سرخ و شاهین زج بفتح اول و سکون ثانی و جسم فارسی یعنی زاج
است مطلقا چه زاج سفید را زج بلور مسیک گویند و نام موضعی هم است در خراسان و احمد زجی بان موضع موسوم است و کبر
اول مرعی باشد سرخ رنگ و بزرگ شبیه بقاب و بعضی گویند شکره است و آن پرندۀ باشد سکاری که چکتر از با شکر
زج بلور کجبریم فارسی زاج سفید را گویند و بعربی شب یمانی خوانند بشدید بای اجد زج بفتح اول و جسم فارسی
و سکون ثانی و کاف نام پرندۀ است غیر معلوم زج چکریه باجم فارسی و کاف این لغت را سردری و زمره
خود از نمویه الفضلا بر وزن کردی دور آورده است یعنی زج بلور که زاج سفید باشد و چنین ظاهری میشود که زج بلور از مصل
پونند و یاران تصیف غائی کرده اند القاعلم زجحت بضم اول و ثانی و سکون غای نقطه دار و فوقانی طبعی را گویند
مانند طعم پیلید و مارو و امثال آن و بعربی علف خوانند و بعضی سیشکر هم آمده است و کره‌ی را نیز گفته اند که بنا بر سخت
نسبت باشد و کنایه از مردم گرفته و مقبوض و خنسیل و درشت و نالایق باشد و بفتح اول هم آمده است زجحت
با کاف بر وزن و معنی زجحت است که طعم علف و کره سخت و درخت و خنسیل و ناکس باشد زجروانین با نون و تالی کر
بر وزن پهلوشکن بلفظ زنده و پازند معنی سزایشدن و خوانندگی کردن باشد و زمره یعنی سبزه‌ایم و خوانندگی کنم و زمره
یعنی سبزه‌ایم و خوانندگی کنید زمره بر وزن هدم یعنی آهسته آهسته است چه زمره آهسته را گویند و خوانندگی و زمره
که با آهستگی کنند و زمره عبارت از آن است و کلماتی باشد که معانی استش پرستان در محل ستایش یا ستیاد پرستش
آتش و سسنگام بدن شستن و چیزی خوردن بر زبان رانند و نام کتابی است از مصنفات زردشت و نام جای
در مکه معظمه زمره آتش نشان کنایه از آفتاب عالمتاب است زمره بر وزن سردمه معنی زمر
که با آهستگی چیزی خواندن و کلماتیکه معانی در محل ستایش و مناجات بیاری تعالی و پرستش آتش و چیزی خوردن بر زبان
رانند و نام کتابی است از مصنفات زردشت زمرگان بفتح اول و کاف فارسی بر وزن انبان موسوم

زما را گویند و بضم اول هم آمده است ز مینج کبیر اول و ثانی مضموم چون و سیم زده مرعی باشد از جنس عقاب در کسب
 مایل بود و بعضی گویند مرعی است سیاه و از غلیو ج بزرگتر و آنرا و برادران خوانند و بعضی گویند جانور است شکاری بناست
 پاکیزه منظر از جنس مرغ و آنچه رنگش بسرخ زنده بهتر است و آنچه در صحرای توکلت و گریز کرده باشد یعنی پرغابی خود را رنجیده باشد
 بکاری سیاه و آنرا بعربی ریح خوانند و بعضی دیگر گفته اند که هجای است و آنرا استخوان رند میگویند زمو بفتح اول و ضم
 ثانی و سکون و او مجهول این لغت از اخذ است یعنی کل تر و کل خشک برود آمده است که بعربی طین گویند و بضم اول
 هم باین معنی و هم یعنی سقف خانه باشد که آنرا از چوب و علف و گل پوشیده باشد و آنرا بعربی غلی بر وزن هوا خوانند
 زمودن بفتح اول بر وزن نبودن یعنی خشک و نکار کردن باشد زموده بفتح اول بر وزن نموده فخشس و نکار
 کرده را گویند زمه بفتح اول و ثانی زاج سفید را گویند و معرب آن زج است و بعضی گویند زمه شکی است شبیه بزاج
 زهریر بر وزن بدخمیر معروف است و آن جایی است بسیار سرد و تر و دیکت استهای کرده هوا و این لفظ مرکب است
 از زم و هریر یعنی سرمای سخت کننده چه زم یعنی سرمای سخت و هریر یعنی کننده باشد که فاعل است ز می
 بفتح اول و ثانی تجانی زرسیده مخفف زمین است که بعربی ارض خوانند ز میا و بفتح اول و کسر ثانی و تجانی شده
 بالفت کشیده و بدال ایچد زده نام روز نیست و هشتم است از پرمه شمس گویند در این روز تخم افکندن و درخت نشاندن
 و عمارت کردن بسیار خوب است و نام فرشته است که بجا نطق حوران بهشتی و تدبیر مصالح این روز مامور است و بفتح
 اول و سکون ثانی هم خطره آمده است زمین بر وزن زمین یعنی خاکشن و جادوین باشد زمین از زیر پای
 کنایه از آن است که دیوانگان بازی بازی برسانند زمین پیمای مستراح و سیاح و عالم کرد و جهان پیمای و
 مسافر را گویند زمین بسته یعنی زمین پیمای است که مساح و مسافر باشد زمین خسته بکسر نون و فتح خای نقطه
 زمین بسیار کرده را گویند که در زیر دست و پای مردم و چار و ابرم شده باشد زمین کوب با کاف بو اور سید
 و بیای ایچد زده کنایه از اسب و شتر و امثال اینها باشد زمین مرده بکسر نون و ضم سیم کنایه از زمین است که در
 رستی زوید بیان پانزدهم در زای نقطه دار با نون مشتمل بر هشتاد و لغت و کنایه است
 زن بفتح اول و سکون ثانی معروف است که تقیض مرد باشد و بضم اول کیاری است که آنرا دو سر گویند و در میان
 زراعت کندم و جو روید زجاج بضم اول و ثانی شده و بالفت کشیده و بجم زده چرب رود که سفید را گویند که در نه

و برنج را با هم کوفت در میان آن پر کرده بار و غن بریان کرده باشند و بعرپی عصب خوانند و با جیم فارسی هم آمده است
ز ناره بضم اول و ثانی شده و بروزن کفاده هر رشته را کوبند عموماً در رشته که بت پرستان و آتش پرستان با خود دارند
خصوصاً ز ناره ساغر بجز برای قرشت کنایه از موج پیاله شراب است و خطی را نیز کوبند منحنی که از شراب پیاله
معلوم میشود تا پر شدن پیاله ز ناره بفتح اول و بای ایجد بروزن انکاره زن دوست را کوبند چنانکه غلام باره
پسر دوست را چه باده یعنی دوست هم آمده است ز نبر بفتح اول بروزن چنبر چهار چوب باشد مانند نزد بان
دو پایه که میان آنرا بر لیمان یا نوار یا حیرم بیافند و از خاک چشت و امثال آن پر کنند و دو کس بر دو است از جای
جایی برند و بعرپی منقل خوانند و مشک را نیز گفته اند که بر دو سر آن دو چوب تعبیه کرده باشند و بدان آب کشند و
زر شکت را نیز کوبند و آن پسندی باشد ترش مزه که در آتش و طعام کنند و خوردند و بعرپی اینر بارسی خوانند و نام
از آلات جنات است و کنایه از پوش و مرومی باشد که در محافل و مجالس قابل دفع کردن باشند و شاید بازار را
نیز کوبند و بضم اول و ثالث آن باشد که کسی در آن خود را پر باد کنند و دیگری چنان دستی بر آن زند که آن باد با صد از
او بجد ز نبری بابای ایجد بروزن سنکری کشتی و جهاز بزرگ را کوبند ز نبرغل بضم اول و ثالث و عین و سکون
ثانی و حشر که لام باشد است که شخصی در آن خود را پر باد کنند و دیگری چنان دستی بر آن زند که آن باد با صد از
او بجد ز نبرل بروزن تمل یعنی ز نبر است که بدان خاک چشت کنند و بمعنی زر شکت هم منظر آمده است ز نبر
بضم میل قر ساق و کس کش را کوبند و بعرپی قواده خوانند ز نبر سرج کنایه از انگر آتش باشد ز نبر
تصغیر ز نبر است و توپ کوچک را نیز کوبند و نوعی از اسلحه باشد سر آن بغایت تیز ز نبره بروزن طنپوره
نوعی از ساز باشد که بیشتر اهل هند نوازند و آن چوپ بود که بر دو سر آن دو کدو نصب کرده باشند و دو تار بر آن بسته نوازند
و آنرا کسنکری نیز کوبند بجز کاف و ز نبر سیاه بزرگ را هم میگویند و نوعی از پیکان تیر و اسلحه جنک است و توپ
کوچک را نیز گفته اند و بمعنی کرده بسیار و مردم اینوه هم منظر آمده است ز نبره بفتح اول و ثالث بروزن انبه کلی است
سفید که بر کلهای آن دراز و خوشبوی میشود و معرب آن رتیق است ز نبر بابای ایجد و ز نبر غرنی باشد که آنرا
از صیر بافند و دو دسته بر آن نصب کنند و گوشت و برنج و امثال آن در آن گذارند و از جای بجایی برند ز نبرل بروزن
تندیل بمعنی ز نبر است که طرنی باشد از صیر یافته که چیزها در آن نهند و از جای بجایی برند ز نبر بفتح اول و سکون

ثانی جویم یعنی کریه و نومه کردن است و سخن و لایق را نیز گویند که مسخری باشد و کریه که از تشنه درخت بر می آید و بعضی اول چانه و زنج
را گویند و بعضی در فن خوانند و مطلق صمغ را نیز گفته اند خواه صمغ عربی باشد و خواه غیر عربی و بکنه اول راجع سفید باشد و بعضی شب
یانی خوانند به تشدید بای ایجه در بخار معرب زنگار است و آن دو نوع میباشد معدنی و عملی بهترین آن معدنی است و
از کان سس آورند گرم و خشک است در همه جا کاربردند زنجبیل شامی را سس باشد و آن نوعی از فیکوس است
و بعضی زنج را سس را گفته اند برای آن حسیع المهای سرد را نافع است زنجرف یعنی شجرف است و آن
جوهری باشد کالی و عملی بهترین آن کالی است و علی را از سیاه سازند و آن زنج قائل است زنجرف و بفتح اول و سکون
ثانی و جیم درای پی نقطه مضموم بود زده نام صمغی است که گاهی درق طلا و نقره را بدان عمل کنند و آنرا عنبر زود است و آن زود
پرد و خوانند و بعضی گویند نام کبابی است و بعضی اول هم آمده است زنجرفه بر وزن حجره جاورست کویکت شبیه بلخ
که شبها آواز طولانی کند و عربان هزار لیلی خوانند زنجک باجیم فارسی بر وزن زردک زن فاخته و
قجه را گویند زنج بر وزن رنج در اندرون شکم و زحیر باشد و بعضی کریه و نومه و مویه هم آمده است و تسلسل را نیز گویند
زنج باجیم فارسی بر وزن چجه یعنی زنجک است که زن فاخته و قجه باشد زنجیر معروفست و بعضی سلسله گویند
و آهنی باشد که بجهت زین شیار کردن بر سر قلبه نصب کنند و تخه که زین شیار کرده را بدان سوار سازند و باین
معنی بجای جیم خای نقطه دار هم آمده است و بکسر اول نیز درست است و در عربی صد او آوازی باشد که از زدن آن
اهام برانگشت سبانه و وسطی بر آید و نیل را نیز با عتباری زنجیر نویند چنانکه شتر را نفر و اسب را سب زنجیری
گنایه از دیوانه باشد زنجیر یان گنایه از دیوانگان باشد زنج بفتح اول و ثانی و سکون خای نقطه دار معروف است
و آنرا در نزدان هم گویند و بعضی در فن خوانند و بعضی مطلق سخن هم آمده است عموماً و سخنان بی نفع و پیرزه و لا طایل
و خالی از معنی و لاف و کرافت باشد خصوصاً زنج بر خون زدن گنایه از خجل شدن و خجالت کشیدن و شستن
باشد زنج زدن یعنی افسانه گوئی و سخن سبایی و قصه خوانی باشد و گنایه از سخنان بی نفع و بی معنی و سبزه
و بیهوده و لا طایل گفتن و سبزه در ای کردن و لاف زدن هم است زنج بفتح اول و سکون ثانی و اول
بجهت نام گنایه است که ابراهیم زردشت دعوی می کرد که از آسمان برای من نازل شده است و بعضی گویند نام
صحف ابراهیم است و دیگر گویند زرد و پازند و نسک انداز صحف ابراهیم یعنی دو مشهور از اقسام آن و نام بیهوده

نزدانی که وزیر سوزا بن دستم بود و دستم او را یک مشت گشت و او را زنده هم سیکویند و بعضی بزرگ و عظیم هم آمده است
و آهسته یا تیر کوبند که بر سنگات زنده در آن آتش بجهد و تیر کی چخاخ خوانند و چو پی باشد که حس او ان بر بالای چوب
و یک کدازند و چوب زیرین را نماند بر ماه بعضی بگویند تا از آن هر دو چوب استس هر رسد و چوب بالا را زرد و پائین
را پازند که بند و در بان چوب بالا را زنده و پائین را زنده خوانند و در حجت مورد را نیز گفته اند و در عرفی استخوان سرد است
گویند که چای سب ساعد باشد و بجز اول بزبان فرانس قدیم یعنی جان باشد که روح حیوانی است و این جهت است
که وی حیات را زنده خوانند زنده استما باسین پی لفظ و تالی قرشت بروزن رفت از جان نام کتاب زردشت
باشد که با عقا و او آسمانی است و آنرا زنده استما هم خوانند یعنی زنده است زنده ان خاموشان کنایه از کور باشد
که بعضی قبر خوانند زندان سکندر شهید و را گویند و کنایه از ظلمات هم است زنده آور بروزن
کنج آور یعنی حلال است که یقین حرام باشد زنده بار بابای ایجد بروزن سنگسار هر جانوری اگر باشد ابر
کو سفند و نه و امثال آن زنده بافت بروزن نه بافت معنی زنده خوان است که تا جان زردشت باشند
ان جماعت را مجوس خوانند و بلبل و فاخته را نیز گویند زنده پی بیخ اول و کسر ثالث و با و جم فارسی هر دو تحت
مجهول رسیده چاره سراج رسیانی سفید کند و سنگفت و سطرپی باشد که پارچه آنرا بسیار سخت بافته باشند
بعضی گویند زنده پی پارچه باشد در نهایت درشتی و سفیدی زنده خوان باغای نقطه دار و او محدود معنی
زنده بافت است که تا جان زردشت باشد و بلبل و فاخته را نیز گویند و هر جانور خوش او را هم گفته اند زنده زدن
بارای پی نقطه و زانی نقطه دار بروزن مرداکن نام موضعی است بر کناره شکر نیشابور زندهش بروزن رنجش معنی
تجربت و در و در سلام است زنده لاف بالام بروزن معنی زنده بافت است که مجوس و مرغان خوش آواز و بلبل
باشد زنده و اف با و او بروزن و معنی زنده لاف است که بلبل و مرغان خوش الحان و زنده خوان باشد که مجوس است
زنده وان بروزن رمزان معنی زنده خوان است که عدلیب و فاخته باشد و مجوس را نیز گفته اند زن و دو دان
بجز ثانی کنایه از شب تاریک است و زن ساحره را نیز گفته اند زنده استما باسین پی نقطه و فوقانی بروزن
و معنی زنده استا است که نام کتاب زردشت باشد و بر زعم او کتاب آسمانی است و با و نازل شده زنده
بیخ اول بروزن حسنه آهن چخاق و است زنده را گویند و بجز اول زندگی و حیات را و بعضی در پیش و فقیر هم

آمده است و نام رودخانه است در صفاغان که بزنده رود داشته بار و در بعضی بزرگ و عظیم و مکتب هم هست همچو زنده پیل
 و زنده رود و نام پهلوانی بوده تورانی وزیر سهراب بن رستم که رستم زال او را بیک مشت کشت و او را زنده رزم هم میگفتند
 زنده پیل کجبر اول یعنی پیل بزرگ چه زنده یعنی بزرگ و عظیم باشد و لقب شیخ احمد جامی هم هست زنده رزم
 یعنی رای بی نقطه و سکون رای نقطه دارد و میم نام پهلوانی است تورانی وزیر سهراب بن رستم که رستم بیک مشت کار او را
 ساخت زنده بیک یعنی اول بروزن نزدیک شخصی را کوبید که با و زد و نواهی کتاب رند و پازند عمل نماید و سهراب
 آن زندق هست زشت کجبر اول و ثانی بروزن بهشت یعنی دیدن باشد و بعضی رویت خوانند
 زن فعل سبز چادر کنایه از دنیا است و کنایه از سفول هم هست و مانم زوه را نیز کوبید و بعضی مکاره هم آمده است
 زنگت یعنی اول بروزن رنگت سبزی و زنگار و چرکی باشد که بر روی آینه و شمشیر و امثال آن نشیند و معرب آن زنج
 است و ولایت زنگار را نیز کوبید و پرتو افتاب و ماه را هم گفته اند و زنگار بزرگی را کوبید که شاطران و قلندران
 و بعضی تند و تیز و سوزنده هم آمده است و آب و شراب را هم گفته اند و حسین و خای میگوید که از اشعار چنین معلوم میشود که
 زنگت آب صاف باشد و شراب را بان تشبیه کرده اند و چرکی که در گوشهای چشم هم میرسد و بعضی رمص میگویند و کف زنگ
 نیز گفته اند که دستک زن باشد زنگان با کاف فارسی بروزن ابان نام شهر است مابین قره زین و تبریز و آنرا
 آرد شیر با بجان بنا کرده است و معرب آن زنگان باشد بروزن افسانه نام پرده است از موسیقی و نام رود
 خانه هم هست زنگانه رود زنگانه معلوم است و بعضی رای قرشت و سکون و او و دال نام ساز است که زنگیان
 در روز جنگ نوازند و نام رودخانه است که از پهلوی زنگان میگردد زنگانه با ما بروزن پس دادن چیز است
 که امرا بعضی زعفران اتحاد میگویند و ساقن آن چنان است که میاورند بر آه آن و با آب نم کنند و بر روی صفحه
 تنگ سازند و بگذارند تا خشک شود بعد از آن بکوبند و به بیزند آنچه بماند باز نم کنند و خشک سازند و همچنان هم بر
 زعفران آورد طبیعت تازه آن سرد باشد و چون کهنه گردد گرم و خشک شود و در قابضات بکار برند زنگار
 بروزن سنگسار و دوات سپاسی را کوبند و نام ملکی هم هست زنگاری بروزن سنگساری معروف است
 که مردم زنگار باشد و صفی را نیز کوبند سیاه که از درخت سوز بگیرند زنگدان بروزن سنگدان زنگدان و جلا
 را کوبند زنگل یعنی اول و ضم کاف فارسی و سکون ثانی و لام زنگت و در او جلا عمل و زنگوله را کوبند زنگله

یعنی

بفتح اول و حشر که لام باشد در او جلاجل و زنگت را گویند و نام مبارزی است تورانی که در جنگ دوازده رخ برد
 فرو بل ایرانی گشته شد و نام مقامی است از موسیقی و بجز اول و ثالث خوشه کوچکی را گویند از آنکه که جزو خوشه بزرگ
 باشد و باین معنی بجای لام رای پی نقطه هم آمده است زنگله روز کنایه از آفتاب عالم تاب است
 زن کوچه باستان کبیر ثانی کنایه از دنیا و عالم سفلی باشد زنگوله بر وزن مرغوله یعنی زنگله است که جلاجل
 و نام پهلوانی باشد تورانی و نام مقامی است از موسیقی زنگله بفتح اول و ثالث و سکون ثانی نام ولایتی است
 و نام پهلوانی هم بوده که پدر او را شاهوران خوانند زنگی دارو با ثالث بختانی رسیده و واسی است که آنرا اجری خوانند
 خوانند و آن پنج کبر رومی است و بعضی گویند نوعی از سفیل است و جمعی گویند حیثیته الطحال باشد و آنرا حیثیته الدوده
 نیز گفته اند و یونانی اسقو لوقد ریون خوانند زنگی مزاج کنایه از شخصی باشد که پوسته خوشحال است چه زنگیان را طرب
 و خوشحالی فانی میباشد زنگستان بانای فرشت بر وزن قلندران و پوسنک دراز را گویند مانند سر پستان
 که از زیر گلوی کوسهند و بز او حیثه میباشد رشتد بر وزن سمنند معنی آراسته و آرایش باشد زلف بر وزن
 جافوری است که آنرا از صفت خوانند و زلف را هم میگویند زلف بر وزن تورین خوشه حسر ما باشد و نام گرم سیاه
 زنگی هم هست که آنرا از موسیقی گویند خون از بدن میگذرد زلفیه بفتح اول و حشر که یای حقی باشد و ثانی با و مجهول
 رسیده موچه و ناله سکت را گویند و تباری سوسر خوانند زلفییدن بفتح اول بر وزن بنویدن یعنی زلفیه است که ناله
 و مویه و زوزه کردن سکت باشد زنهار کبیر اول و سکون ثانی و ثانی بالف کشیده بر وزن بسیار یعنی امان
 و حملت باشد و عهد و پیمان نیز گویند و در مقام تاکید هم گفته میشود چنانکه زنهار شراب بخوری یعنی البته بخوابی خورد و
 امانت و دیانت را هم گفته اند و معنی رفس و بیم هم هست و معنی شکوه و شکایت باشد و پرینز و استناب را نیز
 گویند و معنی حسرت و افسوس باشد و معنی شتاب و تعجیل هم آمده است و بهوش و آگاهی را هم گویند زنهار خوا
 باغی نقطه دار و او میخورد و عهد کسل و پیمان شکن را گویند زنهار دار با دال پی نقطه امان و حملت دهند را گویند
 زنهاری بر وزن بسیاری کسی را گویند که شرط و عهد کند و امان و حملت طلبد و زنهاریان جمع آن است زنهاری
 کبیر اول و سکون ثانی بر وزن بریان ناخواه را گویند و آن تخمی است که بر روی خمیر نان پاشند و بازاری فارسی هم آمده است
 بیان شایر و هم در زای نقطه دار با و او مشتمل بر خجابه و دو لغت و کنایت

زو بفتح اول و سکون ثانی نام سپر طما سب است که در ایران پنج سال پادشاهی کرد و در یاران نیز گویند و بفرنی بجز خوانند و بضم
 اول مخفف زود است که تعجیل و شتاب باشد و نام ولایتی هم است که آنرا وزن بر وزن سوزن گویند زوار بفتح
 اول بر وزن سوار مطلق خام را گویند و خام و خام سیماران و زنده اینها را خصوصاً زواره برادر ستم زال و زنده و دیجات
 را نیز گویند و صد او و از تند و تیز باشد وزن پیر فرقت سال خوردن را هم میگویند زواره بفتح اول بر وزن هزاره نام
 برادر ستم زال است و نام قصه هم است از عراق در توابع کاشان که او بنا کرده است زوار با عین نقطه و لدر بر وزن
 هوادار نام مرغی است غیر معلوم در مویده القضا میگوید نام مرغی است یعنی آتش پرستی زواله بفتح اول بر وزن زوال
 کلوه آرزو نمیر کرده را گویند که بمقدار یک تان ساخته باشند و مهره کلان کروی را نیز گفته اند و آن کلوه باشد از کل بمقدار کند
 و خمیر پارهای مالیده دراز را نیز گویند که بجهت بخرامتیا کنند و بعضی گویند طعانی است که بفرنی فرزند خوانند زوان بضم
 اول بر وزن و معنی زبان است که بفرنی لسان خوانند و بفتح اول نام دارویی است که با کور و برهنه طلا کنند نافع باشد و آنرا شلک
 و شیم نیز گویند زوانه بضم اول بر وزن و معنی زبانه است که زبانه آتش و زبانه شاپین ترازو و امثال آن باشد
 زواووق با دو و قاف بر وزن ساروغ یعنی زاووق باشد که حیوه است بزبان ارباب عمل که گویا گرانند
 و عربان زیق خوانند زواه کجبر اول بر وزن سیاه طعانی باشد که بجهت زندانیان مهتا سازند و مهره کلان گرد
 نیز گفته اند و آن کلوه باشد از کل بمقدار قدری زوبا با اول ثانی رسیده و بای ایجد بالف کشیده بلفت زنده و پازند و زود
 و این و قطاع الطریق را گویند زوباع بضم اول و سکون ثانی و بای ایجد بالف کشیده و بعین نقطه و از زده نام کسی است
 که چیزی و مخفی را او بنا نهاد و از زوشیده شد زوپه بضم اول و فتح بای فارسی بلفت زنده و پازند یعنی قرض باشد و بفرنی
 دین خوانند زوپین با ثانی مجهول و بای فارسی بر وزن چوپین حرث مردم کیلان است و آن نیزه کوچکی بود که سر
 و شاخ باشد و در قدیم بدان جنک میکردند و نام سپر کلاوس هم است زوخ بر وزن شوخ گوشت پاره که بر
 تن مردم برود و آنرا بفرنی ثاول خوانند زواشنا با شین نقطه دار و نون بر وزن زود از جانند و زود را تیرا
 گویند که فارسیان با آتش خانها آوردند زود انداز زود معلوم است با همزه مضجع و نون ساکن و دال بی نقطه
 بالف کشیده و بزاق نقطه دار زود لفظی است که بفرنی بدیهه گویند و تفسیر آن سخن پی اندیشیده است زود حیند
 زود معلوم است با غای نقطه دار تخمائی رسیده و برای نقطه دار زود کنایه از فرمان بر دار و خدمتکار باشد زود سیر

کتابه از کسی است که از صحبت زود سیر شود و دلگیر گردد زود نغمه کنایه از توانگر بسیار مال و صاحب جمعیت باشد
زور صبح اول و ثانی بروزن لفظی زبر است که بالا باشد چه در فارسی بای ایجد و او بسم تبدیل مییابد زور
بفتح اول و سکون ثانی و رای پی نقطه بالف کشیده و جمله بغداد را گویند و بعضی گویند زور بغداد است و عربی است زور
بفتح اول بروزن همچنانه بندی باشد آهنگین که بر پای بند میان گذارند زور فین با فاء بروزن دور بین یعنی زرفین است
و آن حلقه باشد که بر چارچوب در و صندوق و امثال آن زنند و در نخیر بر آن اندازند و قفل کنند زورق بفتح اول
و ثالث و سکون قاف کشتی کو حکایت را گویند و کلابی را نیز گویند باندام کشتی که قلندران بر سر گذارند و از آنکه کاپی
میگویند زورق زرین کنایه از خورشید عالم آراست زورق سیاه کنایه از جاه مکت شبیه است
که بعضی پهلای خوانند زورقی نوعی از کلاه قلندران باشد و آن شبیه است بختی زورمند با سیم بروزن
نوشند یعنی صاحب فوت و توانا باشد چه مندر بعضی صاحب هم آمده است زور نیم با نون و سیم بروزن
تبرین پارچه را گویند که باندام خاصی از جانب پشت بر کریان جامه دو زنند زور دوم بضم اول و ثالث و فتح و
ایجد و سکون میم یعنی روز و قوت و بکبر و غرور باشد و این لغت را در فرهنگ جهانگیری زور دوم تصحیح کرده اند که
تقدیم دال باشد با و الله اعلم زوره بفتح اول و ثالث یعنی فقره است و فقره در عربی هر فای پشت را گویند و
مجاز به فقرات سخنان نیز استعمال کنند زورن با ثانی مجهول و فتح ثالث بروزن سوزن نام ولایتی است و نام
پادشاهی نیز بوده و بکسر ثالث بروزن مؤمن یعنی وزم باشد که بعضی در بهم گویند و آن چهل و هشت حبه است
زورنی بضم اول و سکون ثانی و ثالث و نون تجانی کشیده بفتح زنده و پانزده نور را گویند و بعضی را که خوانند و بفتح
ثالث بروزن سوزنی مشوب بروزن باشد زوزه بروزن کوزه کریه و مویه و نوزده را گویند زوش
بفتح اول و ثانی بروزن جشن یعنی زاوش است که نام ستاره مشتری باشد و بضم ثانی بروزن خمس نیز گفته اند و با ثانی مجهول
بروزن پوشش معنی خشکین و برش روی و تند خوی و کج طبیعت و زور رخ باشد و نیز و مند و صاحب فوت را نیز گفته اند
زورخ بروزن دوزخ نبرد و خانه را گویند زورفا بضم اول و فای بالف کشیده و و ایسی است و آن دو نوع میباشد
خشک و تر خشک را زورفای یا بس میگویند و آن به برکت سنای یکی همانند بهترین دی است که از کوه بیت المقدس
آورند و آن بزورفای مصری شهرت دارد و گرم و خشک است در سیم و تر زورفای رطب و آن چرکی است که بر زیر

کوفته از من جمع میشود و نوع دیگر نیز در خست سیارات گفته اند طبیعت آن گرم است در سیم سدقار نافع باشد زو
 بفتح ثالث و رای بی نقطه بر وزن رونما تخم دارویی است که آنرا بشیر زنی آید و سنگات خوانند و بیک آن مانند کرس باشد
 که زندگی عقرب را نافع است زو فیرین بر وزن دورین زرفین در خانه و صندوق را گویند زو فاین بلام
 بر وزن و معنی زور فین است که زرفین در خانه و صندوق باشد زو لابی بر وزن اولابی نام جاسوس ابو مسلم بود
 زو لانه بفتح اول بر وزن جودانه معنی زاولانه است و آن آهنی باشد که بر پانی کنه که آن سنگ است و بر پای ستوران نیز کنند
 و بر کی بجای گویند موی صحنه و حسیده را نیز گفته اند زول زوه بازای نقطه در بر وزن خول کده نام صحنی است
 که آنرا بجزئی کثیر گویند زول فاین بلام بر وزن و معنی زور فین است که زرفین در صندوق زو باشد
 زون بر وزن چون حته و بهره و شمت باشد زو بیج بفتح اول و ثانی و سکون نون و جیم رود های کوفته
 باشد که با گوشت و پیر پر کرده قاق کنند و در وقت حاجت پزند و خورد و بکسر اول هم گفته اند و باین معنی بجای نون
 یای حلی هم آمده است زو نرک بفتح اول و ثانی و زای نقطه در سکون ثالث و کاف مردم کوزشت و زو
 و حقیقه را گویند زونک بر وزن فنک معنی زونرک است که مردم کوزشت و حقیقه باشد زو نکل
 با کاف فارسی و لام بر وزن قلندر معنی زونک است که مردم کوزشت و حقیقه باشد زونی بر وزن تونی معنی
 زو باشد مطلقا خواه از انسان و خواه حیوانات دیگر و عو بان که خوانند و بلغت زنده و پانزده نیز همین معنی دارد
 زوه مسند با ثانی مجهول و سکون های هوز بر وزن هوشند درخت و کشت و زراعت بالیده پر زور باشد و
 های هوز هم آمده است زو بیج بفتح اول بر وزن هیچ رود های پر از گوشت و پیر آگنده باشد
 بیان یخدهم در زای نقطه دار باه شمشیر سی و هفت لغت و کنایت
 زه بکسر اول و سکون ثانی یعنی پاشش نیکی است و کله باشد که در محل تحسین گویند بچو آفرین و بارک الله و معنی خوب
 و خوش هم است و زانچند آدمی و حیوانات دیگر باشد و باین معنی بفتح اول هم آمده است و معنی نقطه و بیج و فرزند
 هم گفته اند و لهذا فرزند رازه زاد و رحم و بیج و نزار بدان مسی گویند و باین معنی بفتح اول هم آمده است و چله مکان و ابریم
 در روده تا بیده را نیز گویند و کناره بر چیز هم است بچو زه که سپان و زه جوش و زه صفت و امثال آن و بفتح اول و ظهور ثانی
 مکان جوشیدن و بر آمدن آب و بفتح اول و خای ثانی الت تناسل باشد زو فاب بفتح اول بر وزن شهاب

تراویدن آب باشد از کسار و روغانه و چشمه و تالاب و امثال آن و موضع چشمه را بترکونید یعنی جاییکه آب از آنجا میجوشد
خواه زمین باشد و خواه شکافت سنگ و آبی که قعرش پیدا نباشد و چشمه که بر کوزه ایستد و پیوسته روان باشد و باین
معنی بکبر اول نیز آمده است ز طار بکبر اول بروزن از ارشمرگاه را گویند که موضع فرج و ذکر باشد ز طار بفتح اول
بروزن نماز بانگ و فریاد و نعره را گویند ز طاره بکبر بر روزای نقطه دار و ظهور و کسور و وای بیوز تخمین از پی تخمین باشد
زه بند بر روزان دل بند نوعی از کردن بند باشد زه بر زون کنایه از شیرازه بستن باشد ز چندان بچندان قرار
گاه نقطه باشد و جبری رحم گویند ز چندان نهادن کنایه از عاجز شدن در جنات و بحث و مفر شدن و اعتراف نمودن برستی
و کم نمی خود زه دیده کنایه از شوخ چشم و شوخ دیده و خیره باشد زه سر بر روزان قسم معروفست و بجزر
سم گویند و معنی غصه و غضب و خشم و قهر نیز آمده است زهیر آب بفتح اول بر روزان زرد آب آبی که بعضی از فواکه
و نباتات را در آن حیوانات تا تلخی و شوری که داشته باشد برود و آبی را نیز گویند که بدان پهنر بندند یعنی مایه که شیر را
پنیر کند زهیر اوی بر روزان بیضادی نام یکی از اطبا است زهیر باو بفتح اول و سکون ثانی و ثالث
و نای ایجد بالف کشیده و بدل زده یعنی با در بهر است و آن مرضی باشد که بجرنی خنای گویندش زهیر حشند
خنده را گویند که از روی قهر و غضب و خجالت کنند زهیر خود و بیسی ریختن کنایه از این است که کسی قهر و غضب
خود را تمام صرف شخصی کند زهیر وارو زهیر معلوم است با دال ایجد بالف کشیده و درای قرشت لوا
رسیده یا زهیر را گویند و بجرنی فاو در هر خوانند زهیر کردن کنایه از تلخ کردن عیش است زهیر کیا
بکبر کاف فارسی کیا بی است که هر کس اندکی از آن بخورد فی الحال هلاک گردد زهیر مهره مهره باشد که بدان
دفع زهیر افعی و غیره کنند زهیر بفتح اول بر روزان بهره پوستی باشد پات که بر کبک آدمی و حیوانات
دیگر چسبیده است و کنایه از دلیری و شجاعت بود و بمعنی شکوه عربی است و بضم اول ستاره است معروف که
نابید خوانند زهیر شب بفتح اول کنایه از روشنی شب باشد زهیر میخ کنایه از قطرات باران است
زهیر لوا بضم اول و فتح نون و واو بالف کشیده خوش خان و خوش الحان را گویند زهیر او بر روزان
بزاو بمعنی نسل و فرزندان باشد زهیرش بکبر اول و ثانی و سکون ثین نقطه دار بمعنی آب زه و زاب و چشمه و میخ
جوشیدن و بر آمدن آب از چشمه باشد و صفت و تخمین هم است زهیرش بر روزان بهشت دم نفس را

گویند ز یکشت نفتح اول و سکون ثانی و کاف شیر زمان و شیر حیوانات نوزائیده باشد و آنرا اجوز و فله نیز گویند
 و عربان طلباء خوانند بکسر لام نه پای ایچد بالف کشیده و در عربی جستن باد سخت باشد و بکسر اول هم درست است
 نه بکونی بکسر اول است که شخصی پشت پای خود را بجزب و زور هر چه تمام تر بر پشتگاه و بگیری زند ز یکمیر
 بزوزن و لکیر معروف است و آن انگشته مانند ی باشد از شاخ و استخوان و غیره که در آن کشت اهامم کنند و کنایه از فرج
 زمان هم هست ز هسم بضم اول و سکون ثانی و میم دوا ی است در عربی که بغارسی زرنباو گویند بهمت
 بکسر اول بزوزن لغت بوی گوشت و بوی ماهی خام باشد نه همین نفتح اول بزوزن همین نام خانه بوده در شهر
 گویند صاحب آن خانه مردی درویش بود شبی در خواب دید که در دمشق کنجی خواهد یافت بنا بر آن بدمشق رفت
 و سرگردان و حیران بر کرج کوچ و بازار میکشت ناگاه مردی دو چار او شد پرسید که از کجایی و درین شهر سرشته
 و حیران سپرایی گفت من رازی ام و از ملک ری می آیم و در خواب دیده ام که در دمشق کنجی بیایم باین شهر
 کنج آمده ام و کنج را میجویم آن شخص بخندید و گفت چندین سال است که من خواب دیده ام که در شهر
 خانه ایست نام آن زمین و دهانجا کنجی است و من بر آن اعتماد کردم زهی سلیم دل که تو باشی چون این بسند
 باز کردید و بخانه خود آمد وزمین میکنند تا نانی زمین بیافت بزوزن سی من فاذان تو آنگرشد ز نهجه بکسر اول
 بزوزن شکوه یعنی ریاضت و سختی و آزار باشد زهو نفتح اول بزوزن عدد و حرکت گوش را گویند
 زه و زاد بکسر اول وزای نقطه دار بالف کشیده و بدال بی نقطه زده این لغت از توابع است یعنی زن و در
 و اهل و عیال و نسل زهیدن بکسر اول بزوزن نشین یعنی زایشدن باشد و نفتح اول یعنی افتادن

بیان هر دو رسم در زای نقطه دار با پای حطی مشتمل بر پنجاه و نه لغت و کنایت

زری نفتح اول و سکون ثانی جان و حیات و زندگی را گویند که نفس روح است و باین معنی بکسر اول هم آمده است
 چنانکه در امر باین معانی گویند که دیرزی یعنی بسیار بان و پیوسته زنده باش و بکسر اول یعنی اندازه و حد باشد
 پنجاه گویند از زری خود بیرون رفته است یعنی از حد و اندازه خود بیرون رفته است و بمعنی سوی و طرف و جا
 و نزدیک هم هست چنانکه گویند زری فلان یعنی طرف فلان و سوی فلان و جاسب فلان و نزدیک فلان